

اشاره

آنچه از پی می آید، سخنرانی دکتر محمود ایوب، استاد و محقق لبنانی دانشگاه تمپل آمریکاست که در مرکز مطالعات اسلام و مسیحیت دانشگاه بلفمند طرابلس (لبنان) ایراد کرده است. نویسنده در این مقاله در پی آن است که اثبات کند پیام قرآن تنها همزیستی مسالمت آمیز نیست که بیروان ادیان به همدیگر آزار نرسانند، بلکه پیام اصلی قرآن همزیستی ایمانی و معنوی است که این مهم تر از آن همزیستی ظاهری است. گرچه این نظریه در قالب خود نو و قابل ارائه است، اما نمی توان آن را به اطلاق خود پذیرفت.

قرآن و همزیستی ایمانی ادیان

محمود ایوب *

ترجمه مجید مرادی

اسلام در محیطی مسیحی - روحانی زاده شد، زیرا پیش از اسلام، مسیحیت در منطقه عربی رواج یافته بود. می توان گفت مسلمانان از اندیشه و یا روحانیت مسیحی، این ایده و تصور رایج پیش از اسلام را که حیات انسانی و هستی، نفس رحمان (خدا) است، برگرفته بودند. در همین سیاق می توان آیه ای از قرآن را تفسیر کرد که می گوید: زمانی که خدا انسان را آفرید «نفخ فیه من روحه؛ از روح خویش در او دمید»^۱ و همین دم الهی است که انسان را از

* دکتر محمود ایوب، از عالمان و مفسران قرآن و از شیعیان لبنان است و هم اکنون استاد ادیان تطبیقی در دانشگاه تمپل - فیلادلفیای آمریکاست. تاکنون از وی دهها کتاب و مقاله درباره اسلام پژوهی چاپ و منتشر شده است.

۱. سجده، آیه ۹. ترجمه آیات برگرفته از ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند است.

دیگر مخلوقات تمایز بخشیده است. اسلام از آغاز، با یهود شبه جزیره عربستان هم تعامل داشته است، اما تعامل اسلام - یهودیت، تعاملی در قالب روابط تشریعی، سیاسی و اقتصادی بوده است. از این رو، باید انتقادات قرآن از جامعه یهودی مدینه را به عنوان بازتاب این حقیقت تاریخی بفهمیم. من معتقدم که اجتماعات مسیحی بزرگی در شبه جزیره وجود نداشت تا بتواند تأثیر سیاسی همانندی در جامعه یهودی مدینه داشته باشد، اما رابطه اسلام - مسیحیت، دستکم در آغاز بعثت و حتی در مدینه، بیشتر رابطه‌ای معنوی بوده است تا اجتماعی. در همین جلسه خواهیم کوشید تا این موضوع را روشن کنم.

از دیدگاه تاریخی، قرآن و رسالت محمدی پس از عصری طولانی و بعد از دوره شمولیت دینی و تمدنی - که از قرن هشتم پیش از میلاد آغاز شده بود و کارل یاسپرس، دانشمند معروف آلمانی، آن را «عصر محوری»^۱ نامید - ظهور کرد. ادیان چینی و هندی نیز در همین دوره پیدا شدند و زرتشت هم در همین عصر ندای توحید را سرداد. در این دوره، پیامبران تورات یا عهد قدیم، با ندای عدالت اجتماعی ظهور می‌یابند و اعلام می‌دارند که خداوند تنها اقامه شعایر الهی را از انسان نمی‌خواهد، بلکه همچنین از او می‌خواهد تا عدالت را نیز به پا دارد و به بُعد معنوی زندگی خویش و همچنین ارتباطش با خداوند اهمیت بدهد. از پی این عصر، دوره مهمی فرا می‌رسد که در آن تمدن هلنی - یونانی عهد اسکندر و جانشینان او، به عنوان یک چارچوب تمدنی عام، برای همه تمدنهای اروپایی و خاورمیانه‌ای و حتی سرزمین فارس، مطرح می‌شود. از نظر من پایان این دوره، آغاز ظهور مسیحیت به عنوان یک دین فراگیر و تا حدی مخالف با یهودیت سختگیر و جزم‌اندیش است. یهود خود را قوم برگزیده خدا می‌دانست، در حالی که حضرت مسیح به پیروان خویش می‌گفت: فخر موزید که فرزندان ابراهیم‌اید؛ زیرا خداوند را توانایی آن هست که از این سنگ فرزندی از ابراهیم پدید آورد.

این دوره نیز که از قرن هشتم پیش از میلاد آغاز شده بود، با ظهور حضرت محمد(ص) پایان یافت. از این روست که می‌بینیم، قرآن ندای توحید، وحدت انسانی و کثرت‌گرایی^۲ تمدنی و زبانی را در جهان سر می‌دهد. خداوند می‌گوید:

و من آیاته خلق السماوات و الارض و اختلاف السننکم و اللوانکم؛^۱ و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماست.

معنای آیه این است که خداوند انسانها را با زبانها و تمدنها و عرفهای گوناگونی آفریده است. من معتقدم که کثرت‌گرایی زبانی به گونه‌ای که قرآن از آن سخن می‌گوید، شامل کثرت‌گرایی تمدنی و دینی هم می‌شود، زیرا ادیان سرچشمه همه تمدنهای بشری هستند. این امر دستکم درباره ادیان بزرگ پذیرفته شده است. بنابراین، قرآن بر این پدیده فراگیر - که قرن‌ها پیش از ظهور اسلام و در قالب کثرت‌گرایی تمدنی و دینی آغاز شده بود - صحنه می‌نهد.

ما این پدیده را در بسیاری از آیات قرآن ملاحظه می‌کنیم. این آیه از آن جمله است:

كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه؛^۲ مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند.

قرآن اختلاف بین مردم را به حسدورزی و ستیزه‌جویی نسبت می‌دهد و حساب کثرت و اختلاف نظر و اختلافی را که موجب حسدورزی و کینه‌جویی و دشمنی انسانها نسبت به یکدیگر شود، از هم جدا می‌کند. اما نگاه قرآن به انسان چگونه است؟ از نظر قرآن، انسان می‌تواند به بلندترین مراتب روحی برسد یا به پست‌ترین درجه تباهی نایل آید. خداوند می‌گوید:

لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون؛^۳ به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم. سپس او را به پست‌ترین [مراتب] پستی باز گردانیدیم،

۱. روم، آیه ۲۲.

۲. بقره، آیه ۲۱۳.

۳. تین، آیات ۴ - ۶.

1. The Axial age.

2. Pluralism.

مگر کسانی را که گروهیده و کارهای شایسته کرده‌اند، که پاداشی بی‌منت خواهند داشت.

در ضمن این کثرت‌گرایی تمدنی و نژادی بنیاد بشری، مشترکاتی هم وجود دارد که وحدت انسانی را تحکیم می‌بخشد. این مشترکات، از توحید الهی سرچشمه می‌گیرد و چه بسا از این اصل که چون خدا یگانه است، خلق او نیز یگانه و انسانیت هم یگانه است.

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقاکم؛^۱ ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

از نظر قرآن تکریم بنی‌آدم چنین است:

و لقد کرّمنا بنی‌آدم و حملناهم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً؛^۲ و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.

راز این گرامیداشت در معرفت و توانایی انسان در گفت‌وگو و فهم متقابل و به کارگیری زبان نهفته است. قرآن می‌گوید: «و علم آدم الاسماء کلها»؛^۳ و خدا همه [معانی] نامها را به آدم آموخت. سپس این نامها را بر فرشتگان عرضه کرد، اما آنان پاسخ را نمی‌دانستند و عذر آوردند و گفتند: «سبحانک لا علم لنا الا ما علّمتنا»؛^۴ منزه‌ای تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست. آن‌گاه خداوند فرشتگان را فرمان به سجده بر آدم - که سجده تعظیم و نه سجده عبادت بود - داد.

۱. حجرات، آیه ۱۳.

۲. اسراء، آیه ۷۰.

۳. ابره، آیه ۳۱.

نافرمانی اساسی از همین نقطه آغاز شد. این نافرمانی، نافرمانی آدم نیست که در قرآن آمده است: «و عصى آدم ربّه فغوى ثمّ اجتباه ربّه فتاب علیه و هدی»؛^۱ آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و به بیراهه رفت. سپس پروردگارش او را برگزید و بر او ببخشود و [وی را] هدایت کرد. نافرمانی اصلی از دید اسلام - اگر چنین تعبیری درست باشد - نافرمانی ابلیس است. نافرمانی ابلیس هم به سبب کبرورزی او بود و نه عدم اطاعت او. خداوند به سبب آنکه به بنی‌آدم عقل و توان اشاره به اشیا - به مدد رموز زبان - بخشید، او را گرامی داشت. از نظر قرآن، خدا به امور همه انسانها - و نه تنها مسلمانان - اهتمام می‌ورزد.

در اینجا - هر چند موضوع سخن ما نیست - باید بین مفهوم شریعت و مفهوم فقه تمیز دهیم. «شریعت»، احکام قرآن و سنت نبوی است، اما آنچه مالک و ابوحنیفه و احمد بن حنبل و شافعی و جعفر صادق (ع) و دیگران عرضه کرده‌اند، مذاهب فقهی است. قرآن به مسائل عادی زندگی انسان، مانند ارث و ازدواج و طلاق پرداخته است. اما باید بین امور اساسی و امور مباح در دین فرق بگذاریم. به عنوان مثال، آیات مربوط به چندزنی پس از جنگ احد نازل شده است و خداوند هم چندزنی را بر همه مسلمانان واجب نگردانیده و حتی گفته است: «فان خفتم الا تعدلوا فواحدة»؛^۲ پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید، به یک زن [اکتفا کنید]. بنابراین، باید در مطالعه هر دینی بین امور اساسی و امور غیر اساسی فرق بگذاریم.

قرآن می‌گوید: اختلاف ادیان برخاسته از حکمتی الهی است:

و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولكن لیلوکم فی ما اتاکم فاستبقوا الخیرات، الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم فیہ تختلفون؛^۳ و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید. بازگشت [همه] شما به سوی خداست. آن‌گاه درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردید، آگاهتان خواهد کرد.

۱. طه، آیات ۱۲۱ - ۱۲۲.

۲. نساء، آیه ۳.

۳. مائده، آیه ۴۸.

شبیه این نص قرآنی را در رساله می‌خوانیم که می‌گوید: «ما امروزه در آیین با نگاهی مبهم می‌نگریم، اما در آن روز نگاه ما رویارو خواهد بود. امروز شناخت من ناقص است، اما در آن روز آنچه را که باید بشناسم خواهم شناخت.»^۱ زمانی که به سوی خدای سبحان بازگشتیم، او ما را از عقاید و رفتارها و مبادی معنوی و اجتماعی مورد اختلاف، آگاه خواهد کرد.

اما به طور مشخص دیدگاه قرآن به مسئله کثرت‌گرایی دینی چگونه است؟ در قرآن دو آیه داریم که تقریباً با الفاظی همگون آمده‌اند: اولی در سوره بقره و دومی در سوره مائده. این مهم است که بدانیم سوره بقره در اوایل هجرت و در مدینه نازل شد و نخستین سوره بزرگ قرآن است و سوره مائده از آخرین سوره‌هایی است که در مدینه بر پیامبر نازل شد. قطعاً حکمتی در کار بوده است که این آیه هم در آغاز هجرت به مدینه و هم در پایان نزول قرآن در مدینه، آمده است. آیه چنین است:

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ الَّذِیْنَ هَادَوْا وَ النَّصَارَی وَ الصّٰبِئِیْنَ مِنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَ عَمِلْ صَالِحًا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ؛^۲ در حقیقت کسانی که [به اسلام] ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد، پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد.

در سوره حج نیز آیه‌ای هست که می‌توان به عنوان مقدمه این آیه، به آن توجه کرد. آن آیه چنین است:

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ الَّذِیْنَ هَادَوْا وَ الصّٰبِئِیْنَ وَ النَّصَارَی وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِیْنَ اٰشْرَكُوْا اِنَّ اللّٰهَ یَفْصَلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ؛^۳ کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، البته خدا در روز قیامت میانشان

داوری خواهد کرد؛ زیرا خدا بر هر چیزی گواه است.

در اینجا می‌بینیم که اصطلاح ادیان از نظر قرآن، تنها شامل ادیان اهل کتاب، یعنی یهودیان و مسیحیان و مسلمانان نمی‌شود. به اعتقاد من درست نیست که گفته شود تنها یهودیان و مسیحیان - و نه مسلمانان - اهل کتاب‌اند، زیرا در آن صورت از یاد برده‌ایم که اصطلاح «اهل کتاب» بیش از همه بر مسلمانان درست می‌آید. با این حال، تکثرگرایی دینی در قرآن به اهل کتاب منحصر نیست. آیه سوره بقره می‌گوید: مؤمنان (مسلمانان) یهودیان و مسیحیان و صابئها. صابئها چه کسانی هستند؟ از نظر علما و فقها، آنان کسانی بوده‌اند که ستارگان را می‌پرستیدند و کتاب [آسمانی] هم نداشتند. اگر بگوییم که ادیان دارای نبوت و یا کتاب، تنها شامل یهودیت و مسیحیت و اسلام خواهد شد، در آن صورت باید بگوییم که صابئها نمونه ادیان بی‌کتاب‌اند، و آن گاه باید معتقد شویم که تکثرگرایی دینی در قرآن، منحصر به اهل کتاب هم نیست. از دید قرآن چنین تکثرگرایی دینی‌ای نباید مبتنی بر تفاخر دینی و خرده‌گیری بر دین دیگری باشد. در سوره نساء دو آیه هست که در زمینه مورد بحث، اهمیتی فوق‌العاده دارند. گفته می‌شود که اهل ادیان و به طور مشخص یهودیان و مسیحیان و مسلمانان، هر کدام بر دیگری فخر می‌فروختند و دین خود را مهم‌تر و بهتر از دین دیگری می‌دانستند. آیه‌ای نازل شد که می‌گوید:

لَیْسَ بِاٰمَانِیْکُمْ وَ لَا اٰمَانِیْ اَهْلِ الْکِتَابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوْءً یَّجْزَ بِهٖ وَ لَا یَجِدْ لَهُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلِیًّا وَ لَا نَصِیْرًا وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ مِنْ ذِکْرِ اَوْ اٰنْثٰی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَوْ لَکَ یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَ لَا یُظْلَمُوْنَ نَقِیْرًا؛^۱ [پاداش و کیفر] به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست. هر کس بدی کند، در برابر آن کیفر می‌بیند و جز خدا برای یاری خود، یار و مددکاری نمی‌یابد و کسانی که کارهای شایسته کنند - مرد باشند یا زن - در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند، و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

آنچه در اینجا مهم است، نامها و گرایشهای دینی نیست، بلکه ایمان به خدا و روز قیامت

۱. کورنلیوس لادلی، ج ۱۲، ص ۱۳.

۲. بقره، آیه ۶۲.

۳. حج، آیه ۱۲.

و انجام عمل صالح است. نمی‌توان رحمت خدا را منحصر در ملت و قوم خاصی دانست، زیرا رحمت خدا - چنان که قرآن می‌گوید - همه چیز را شامل می‌شود. در اینجا باید به این نکته توجه دهیم که قرآن، خدا را از هر چیزی منزّه می‌شمارد و هیچ چیزی را همانند او نمی‌داند: «لیس کمثله شیء» و خدا خود را به هیچ چیزی جز به رحمت ملزم نساخته است. قرآن این التزام را در چندین آیه طرح کرده است: «کتب علی نفسه الرحمة»^۱ [خدا] رحمت را بر خویش تن واجب گرانیده است. رحمت به معنای محبت است و ژرفای این محبت در رابطه پدر و مادر و فرزند دیده می‌شود. واژه «رحمت» مشتق از «رَحِمَ» است. حدیثی داریم که می‌گوید: نخستین چیزی که خداوند آفرید، رَحِم است و یکی از نامهای خداوند نیز از همین واژه مشتق شده است. بنابراین، یکی از نقاط اشتراک ما مسلمانان و مسیحیان، امیدواری به رحمت خدای عزوجل است. با این حال، قرآن بر وجود رابطه‌ای متمایز و ویژه بین مسلمانان و مسیحیان تأکید می‌کند. قرآن به پیامبر (ص) خطاب می‌کند:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى^۲؛ مسلماً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعاً کسانی را که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، نزدیک‌ترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت.

واژه «یهود» در کاربرد قرآنی و یا بیشتر کاربردهای قرآنی آن، اشاره به بنی‌اسرائیل و یا یهود - به عنوان ملتی که قرنهای متوالی پیشینه داشته است - و نیز به یهودیان مدینه که اسلام را رقیب قدرت اقتصادی و اجتماعی خود می‌دیدند، اشاره دارد؛ اما چرا قرآن می‌گوید: «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» و نمی‌گوید: نصاری؟ زیرا قرآن گواهی می‌دهد و چه بسا گرایش مسلمانان به اسلام هم همانند گرایش اعراب بدوی باشد: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لِمَ تَقُولُوا لِمَ تَقُولُوا اسْلَمْنَا»^۳. بنابراین، نقل سخن نصارا که گفتند: «إِنَّا نَصَارَى»، برای تصریح بر گواهی است.

۱. انعام، آیه ۱۲.

۲. مائده، آیه ۸۲.

۳. حجرات، آیه ۱۴.

پرسشهایی درباره «نصارا»ی قرآن مطرح شده است: آیا آنان مسیحیان‌اند و یا به عبارت روشن‌تر آیا آنان از مسیحیان روم و بیزانس‌اند؟ ما نمی‌توانیم بگوییم که نصاری شبه جزیره عربستان، مسیحی نبوده‌اند و الاهیاتشان را هم جدا از الاهیات کشیشان ارتدکس یا کشیشان شرقی و غربی کلیسای نخست نمی‌بینیم. قرآن دلیل دوستی نصارا با مؤمنان را چنین توضیح می‌دهد:

ذلک بأنّ منهم قسيسين و رهباناً و انّهم لا يستکبرون و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع ممّا عرفوا من الحق^۱؛ زیرا برخی از آنان، دانشمندان و رهبانانی‌اند که تکبر نمی‌ورزند، و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند، اشک از چشمهایشان سرازیر می‌شود.

مهم‌ترین نکاتی که در این آیات بدان اشاره رفته، این است که نصارا استکبار نمی‌ورزند؛ یعنی دچار حالت استکباری - که ابلیس را از محضر الاهی دور کرد - نمی‌شوند و در آخرت وارد بهشت خواهند شد.

قرآن «ترک دنیا»ی مسیحیان را محکوم نکرده است: «و رهبانیه ابتدعوها ما کتبنها علیهم الا ابتغاء رضوان الله»^۲ و [اما] ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند، ما آن را بر ایشان مقرر نکردیم، مگر برای آنکه کسب خشنودی خدا کنند. بدعت همواره ناپسند نیست. بدعت پسندیده هم داریم، اما سؤال این است: آیا مسیحیان حق رعایت رهبانیت (ترک دنیا) را داشتند؟ به نظر من تاریخ باید به این سؤال پاسخ بدهد.

در سوره آل عمران، قرآن اشاره می‌کند که از اهل کتاب «امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل و هم یسجدون»؛ گروهی درست‌کردارند که آیات الاهی را در دل شب می‌خوانند و سر به سجده می‌نهند. مسلمانان از رهبانان عبادت‌پیشه‌ای که در بیانها زندگی می‌کردند، چیزهای فراوانی - به ویژه از میراث معنوی و روحانی‌شان - آموختند. چه بسا این سخن درست باشد که

۱. مائده، آیات ۸۲ - ۸۳.

۲. حدید، آیه ۲۷.

۳. آل عمران، آیه ۱۱۳.

غناى معنوى عرفانِ اسلامى، نتیجه تعامل عقیده اسلامى با زهد رهبانى‌اى است که در صحراى شبه جزیره عربستان و صحراى سوریه و دیگر قلمروهاى دولت اسلامى و زبان عربى وجود داشته است.

قرآن کریم به روابط مسیحیان و مسلمانان به چشم روابطى ویژه مى‌نگرد، اما قرآن هم مانند هر کتاب مقدس دیگرى، همواره مورد تفسیر و تأویل است و داراى معانى فراوان:

قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربى لنفذ البحر قبل ان تنفد كلمات ربى؛^۱
بگو: اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان مى‌یابد.

حدیثى هم داریم که قرآن را داراى ظاهر و باطن و هر ظاهرى را داراى باطنى - تا هفت یا هفتاد بطن - مى‌داند. طبیعى است که هر تفسیرى، بازتاب عصر و زمانه‌اى است که نویسنده‌اش در آن مى‌زید، اما مشاهده مى‌کنیم که از دیر زمان، مسلمانان از فرهنگ کثرت‌پذیر قرآنى فاصله گرفته‌اند. حتى در تاریخ طبرى و دیگران مى‌خوانیم که آنان آیه ۶۲ سوره بقره را که مى‌گوید: نصارا و اهل دیگر ادیان که به خدا ایمان دارند، در نزد خدا پاداش دارند، چنین تفسیر کرده‌اند که این آیه درباره سلمان فارسى و یاران او نازل شده است؛ و نیز آیاتى را که نصارا را به سبب تکبر نورزیدن و عبادت خدامى ستاید، درباره نجاشى و یاران او مى‌دانند که به رسالت محمد(ص) ایمان آوردند و مسلمان شدند. پرسشى که در اینجا مطرح مى‌شود این است: اگر این افراد مسلمان شدند، دیگر چگونه این آیات بر آنان قابل تطبیق است؟ با وجودى که درباره اهل کتاب یا غیر مسلمانان نازل شده است که اگر غیر مسلمانى، مسلمان شود، حکمش همانند حکم دیگر مسلمانان است. بنابراین، باید این آیات را در چارچوب عام قرآنى آن، مطالعه و بررسی کنیم، نه در چارچوب گروه معینى که در تاریخ ظهور کردند و گذشتند.

حال باید به این نکته بپردازیم که هدف از رابطه متمایز میان مسلمانان و مسیحیان و رابطه مسلمانان و پیروان دیگر ادیان و به ویژه اهل کتاب چیست. هدف اساسى این رابطه، گفت‌وگو و همزیستى است، و نه تنها همزیستى مسالمت‌آمیز که همزیستى ایمانى میان پیروان دیگر ادیان و امت اسلامى و کلیسای مسیحى و دیگران منظور نظر است. طبیعى است که

این همزیستى ایمانى باید مبتنى بر مبادى معینى باشد که به نظر من، مورد توافق همه ماست. در قرآن، خدا در خطاب به محمد(ص)، به همه مسلمانان و اهل کتاب پیام مى‌فرستد: «قل یا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم؛^۱ بگو: اى اهل کتاب، بیایید بر سر سخنى که میان ما و شما یکسان است، بایستیم.» آن سخن یکسان این است که جز خدا را نپرستیم. این معنی اینکه تنها خدا را بپرستیم و چیزى را شریک او نگردانیم و بعضى از ما بعضى دیگر - یا چیز دیگرى - را به خدایى نگیرد. خدا به مسلمانان خطاب مى‌کند:

و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم؛^۲ و با اهل کتاب جز به [شیوه‌اى] که بهتر است، مجادله مکنید، مگر [با] کسانی از آنان، که ستم کرده‌اند.

ستم همیشه انحراف از راه عدل و اعتدال است و در اسلام هر دو گونه ستم - یعنی ستم بر خویش و ستم به دیگران - حرام است:

الا الذين ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذي انزل الينا و انزل اليكم و الهنا و الهكم واحد و نحن له مسلمون؛^۳ مگر [با] کسانی از آنان که ستم کردند و بگویید: به آنچه به سوى ما نازل شده و [آنچه] به سوى شما نازل گردیده، ایمان آوردیم، و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم.

سه نکته دیگر باقى مى‌ماند: نخست اینکه «اسلام»ى که قرآن بدان فرا مى‌خواند کدام است؟ قرآن مى‌گوید: «ان الذين عند الله الاسلام؛^۴ در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است.» در همین سوره به دو آیه دیگر هم در این باره بر مى‌خوریم: «و لو امن اهل الكتاب لكان خيراً لهم...»^۵ و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعاً بر ایشان بهتر بود.» و آیه دوم مى‌گوید: «و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو فى الآخرة من الخاسرين؛^۶ و هر کدام جز اسلام،

۱. آل عمران، آیه ۶۴.

۲. عنکبوت، آیه ۴۶.

۳. عنکبوت، آیه ۴۶.

۴. آل عمران، آیه ۱۹.

۵. آل عمران، آیه ۱۱۰.

۶. آل عمران، آیه ۸۵.

دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است.» این اسلامی که قرآن همه انسانها را بدان فرا می خواند چیست؟ این اسلام، همان اطاعت و انقیاد در برابر اراده خداست؛ یعنی اینکه اراده انسان، مطابق اراده خدا شود. اسلام یعنی اینکه انسان تسلیم خدای عزوجل و اراده و محبت او شود. این اسلام، همان چیزی است که به نظر قرآن همه انبیا برای آن آمده اند و همان مبنایی است که هستی بر آن استوار شده است.

از نظر قرآن، جهان هستی تسلیم خداست، زیرا از ستنهایی که خدا در آن نهاده است، پیروی می کند. اسلام انسان، برعکس اسلام فرشتگان، اسلام آزاد، اختیار شده و گزینش شده است. ما انسانها و جنها، تسلیم شدن یا تسلیم نشدن به خدا را برمی گزینیم. البته این داستان دیگری دارد که آیا جن، انسان است یا چیز دیگری است. از نظر قرآن، جن انسان نیست، بلکه آنان از آتش آفریده شده اند: «و خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجن من مارج من نار»^۱ انسان را از گل خشکیده ای سفال مانند آفرید و جن را از تشعشعی از آتش خلق کرد؛ «الا ابلیس کان من الجن فسق عن امر ربه»^۲ جز ابلیس که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید.

از نظر قرآن، مخلوقات سه نوع اند: اول، فرشتگان که از جنس نورند و نافرمانی خدا نمی کنند (ابلیس از جنس فرشتگان نبود)؛ دوم، جن که از آتش آفریده شده است و ابلیس از ایشان بود؛ سوم، انسان که همین موجود زمینی خاکی است. خدا نامها را به انسان آموخت و او را جانشین خود قرار داد. خدای گوید: «انی جاعل فی الارض خلیفه»^۳ من در زمین جانشینی خواهم گماشت. این خلافت الاهی، همان تکلیف و امانتی است که خدا آن را به آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد و آنان از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و انسان آن را برداشت.^۴

بنابراین، جانشینی خدا در زمین - که از آن همه انسانهاست - وجه ممیز انسان است و حکم می کند که جوهر اسلام، برداشتن بار جانشینی و امانت الاهی - به گونه ای شایسته -

۱. رحمن، آیه ۱۵.

۲. کهف، آیه ۵۰.

۳. بقره، آیه ۳۰.

۴. احزاب، آیه ۷۲.

است. همچنین اسلام، همین شریعتی است که حضرت محمد(ص) آورده که مردمانی او را پیروی کردند و دیگری هم از او پیروی نکردند. این اسلام همان است که امام جعفر صادق(ع) می گوید:

الاسلام ما علیه تتناکحون و تتوارثون و الایمان ما علیه تثابون و تعاقبون؛ اسلام همان چیزی است که براساس آن نکاح می کنید و ارث می برید، و ایمان آن چیزی است که براساس آن پاداش و سزا می بینید.

اسلام همان چیزی است که بادیه نشینان بدان گردن نهادند، ولی ایمان نیاوردند:

قالت الاعراب أمتا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا و لمّا یدخل الایمان فی قلوبکم؛^۱ [برخی از] بادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاوردید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است. البته حکم کردن به اینکه ایمان در دل انسانها داخل شده یا نشده است، تنها از آن خداست و از این رو، هیچ گاه در اسلام محکمه های تفتیش عقاید بر پا نشده است. کسی که می گوید: لا اله الا الله، شهادت به اسلام داده است و مسلمان است و همه حقوق و وظایف یک مسلمان را دارد. بنابراین، مفهوم اسلام در دو سطح جهانی و تاریخی دینی، قابل بررسی است. در حدیثی آمده است: جبرئیل از پیامبر و اصحابی که پیرامون آن حضرت بودند پرسید: اسلام چیست؟ حضرت پاسخ داد: اینکه شاعیر یا ارکان اسلام را بر پا داری. پرسید: ایمان چیست؟ پاسخ داد: اینکه به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و روز قیامت ایمان بیاوری. سپس پرسید: احسان چیست؟ پاسخ داد: اینکه خدا را چنان پرستی که گویی می بینی اش و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند. بنابراین، احسان بالاترین مرتبه ایمان است و آن گاه که ایمان و احسان و اسلام جمع شدند، اسلام حقیقی را تشکیل می دهند. بنابراین، باید بین جوهر قرآنی مفهوم اسلام و اسلام به عنوان یک شریعت برای مردم، تفاوت نهاد.

اما نکته دوم درباره تحریف است که مشکل پیچیده ای است. برخی پژوهشها اثبات می کند که مسیحیان هم یهودیان را به تحریف متهم می کردند، اما زمانی که اسلام آمد و هر دوی آنها را به تحریف متهم کرد، داستان تحریف بین یهودیان و مسیحیان به فراموشی سپرده

۱. حجات، آیه ۱۴.

شد. تحریف مسئله‌ای بسیار قدیمی و مربوط به پیش از اسلام است. تحریف چیست؟ آیا این است که از خلال تأویل و تفسیر انجام شود و یا افزودن و تغییر متن، تحریف است؟ به آسانی نمی‌توان به این پرسشها پاسخ داد، زیرا آیاتی داریم که به صراحت از وقوع تحریف سخن می‌گویند و آیات دیگری هم داریم که به حقانیت تورات و انجیل تصریح می‌کنند، مانند این آیه: «و کیف يُحْكَمُونَک و عندهم التوراة فیها حکم الله»^۱ چگونه تو را داور قرار می‌دهند، با آنکه تورات نزد آنان است که در آن حکم خدا [آمده] است؟» خداوند تورات و انجیل را نازل کرد و اهل هر کدام از این دو کتاب را فرمان داد تا به آنچه در آن دو کتاب آمده است، حکم کنند. بنابراین، چگونه ممکن است که قرآن، تورات و انجیل را ستوده باشد، اما نسخه‌ای از این دو کتاب در زمان بعثت و وحی، در نزد مردم وجود نداشته باشد؟ این پرسشها را باید از نو بررسی نمود و در موضوع تحریف و شقوق احتمالی آن، بازنگری کرد.

آخرین موضوعی که می‌خواهم مطرح کنم، آیه جزیه است که ذهنها را به خود مشغول کرده است. این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد:

قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرّمون ما حرّم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون؛^۲ با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند، کارزار کنید، تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند.

این آیه را باید در چارچوب قرآنی عام آن بررسی کرد. چه کسی می‌تواند حکم کند که همه اهل کتاب به دین حق متدین نمی‌گردند و به خدا ایمان نمی‌آورند؟ قرآن، مسیحیان و یهودیان را مشرک ننموده است. شرک پدیده‌ای بود که در میان قبایل عرب و بت‌پرستان رواج داشت. زمانی که قرآن از اهل کتاب، و به طور مشخص از مسیحیان، یاد می‌کند، به آنان نسبت غلو می‌دهد و نه شرک:

۱. مائده، آیه ۴۳.

۲. توبه، آیه ۲۹.

یا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته؛^۱ ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز [سخن] درست مگویید. مسیح، عیسی بن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست.

به عقیده من، برای این نظر یا مفهوم قرآنی، شواهد فراوانی در مسیحیت قدیم و جدید دارد و هنوز هم پرونده موضوع کاریستولوژی (الاهیات مربوط به شخص مسیح) باز است؛ همان گونه که پرونده قرآن - که مسلمانان کلام خدایش می‌دانند - به لحاظ تحدید ماهیت رابطه کلام نزول یافته خدا با قدمت ذات خدا و موضوع خلق یا عدم خلق قرآن، باز است؛ و باز همان گونه که چگونگی رابطه مسیح - که کلام خدای ازلی است - بایسوع ناصری همچنان محل بحث و بررسی است.

من در اینجا همین قدر بگویم که پرونده این موضوعات همچنان باز است، اما ما مسلمانان و مسیحیان نقاط مشترک فراوانی داریم. کلیسا که جامعه کشیشان است مجموعه‌ای از افراد و ساختمانها نیست، بلکه همان امت مسیحی، از زمان پیدایی تا روز قیامت است. همچنین امت اسلامی، مجموع دولتها و نظامهای اسلامی نیست، بلکه جوهر آن، همان جامعه ایمانی است که مسلمانان عرب و عجم را با شهادت واحد - که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد(ص) است - گرد می‌آورد.

مسیحیت، مبتنی بر دعوتی پایان‌بخش است که معتقد است ملکوت خدا فرا رسیده است. نص انجیل از مسیح نقل می‌کند که گفت: «سخن درست را برایتان می‌گویم. از بین حاضران در این مکان، کسانی طعم مرگ را نخواهند چشید تا اینکه ملکوت خدا را که با قدرت فرا می‌رسد، مشاهده کنند.» بسیاری از پدران و از جمله قدیس پولس، جمله فوق را به ختمیت (پایان) جهان تفسیر کرده‌اند. امت اسلام هم بر مبنای ختمیت مبتنی شده و منتظر پایان کار جهان است. اسلام، محمد(ص) را پیامبر آخرالزمان می‌داند. این ختمیت‌گرایی - که امید انسان را به رحمت خداوند و محضر خدا در قیامت سوق می‌دهد - قوی‌ترین نقطه مشترک ما و مسیحیان است و این پدیده ابعادی فراوانی دارد که بسیار فراتر از حد اساطیر و خرافات است.

۱. نساء، آیه ۱۷۱.

بنابراین، اگر امید ما در این دنیا به آخرت است، باید برای آخرت کار کنیم: «و لاخرة خير لك من الاولى»^۱ آخرت برای تو بهتر از [جهان] نخست است. همان گونه که قرآن دنیا و آخرت را پیوند می‌دهد، مسیحیت نیز با این مثل زیبا که در انجیل متی آمده است، آن دو را پیوند می‌دهد: «زیرا من گرسنه بودم، شما سیرم کردید؛ تشنه بودم، سیرابم کردید؛ غریب بودم، پناهم دادید؛ عریان بودم، لباسم پوشاندید؛ بیمار بودم، پرستاری‌ام کردید و زندانی بودم، شما به سویم آمدید.»^۲ و هنگامی که از او پرسیدند: خداوندگار! تو را کی چنین دیده‌ایم؟ پاسخ گفت: هر گاه که با یکی از این کودکان چنین کردید، کاری برای من انجام داده‌اید. اسلام نیز چنین می‌گوید: رأیت الذی یکذب بالدين فذلك الذی يدع اليتيم و لا يحض علی طعام المسكين فویل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون، الذين هم يراؤون و يمنعون الماعون؛^۳ آیا کسی را که [روز] جزا را دروغ می‌خواند، دیدی؟ این همان کس است که یتیم را به سختی می‌راند، و به خوراک دادن بینوا ترغیب نمی‌کند. پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافل‌اند، آنان که ریا می‌کنند و از [دادن] زکات [و وسایل مایحتاج خانه] خودداری می‌کنند. وجه مشترک دیگری که بین ما مسلمانان و مسیحیان وجود دارد این است که اعتقادات خود را به وحی مستند می‌کنیم. تورات به ما خبر می‌دهد که موسی به کوه رفت و تورات را از خدا دریافت کرد. در این مسئله برای ما چند و چون به کوه رفتن و کجایی کوه مهم نیست. تنها باید اقرار کنیم که تورات از سوی خدا نازل شده است. همچنین جوهر انجیل گفتار و رفتار حضرت مسیح است. اما مسائلی هم وجود دارد که ما را از هم جدا می‌کند. یکی از این مسائل، مسئله صلیب است و دیگری مسئله تثلیث و معنای آن. در این مسائل هم می‌توان از دو مجادله برتری که قرآن بدان فرا می‌خواند، وارد شویم. نهایت کار این است که هدف این مجادله برتری که ما امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند آن هستیم، گرد آمدن در مجموعه‌ای ایمانی است که ما را به خدا نزدیک می‌سازد و از گناهان دور می‌کند.

ما در لبنان و جهان عرب به مشکلی بزرگ به نام استکبار غربی و استعمار مبتلاییم. من

منکر آن نیستم که تمدن غربی محصول مسیحیت و دین مسیحی است، اما مشکل امروز ما مسیحیت و اسلام نیست. مشکل ما، استکبار، سلطه و آن چیزی است که من آن را «شرک جدید» می‌نامم. اسلام به عنوان دینی توحیدی ظهور کرد؛ یعنی اینکه جز خدا نپرستیم، اما اگر همانند یهودیان اسرائیل، دین را به عنوان دین، و قومیت را به عنوان قومیت، پرستیدیم، این قومیت‌گرایی افراطی ما را به شرک و بت‌پرستی می‌کشاند. گاه این بتها در قالبهای مادی‌اند و گاه در قالبهای سیاسی و اجتماعی.

از ما خواسته شده است تا تنها خدا را بپرستیم و به او عشق ورزیم، اما این به معنای دست شستن از دنیا نیست؛ زیرا دنیا برای انسان آفریده شده است. باید چنان باشیم که در قرآن به هارون امر شده است: «و ابتغ فيما اتاك الله الدار الآخرة و لا تنس نصيبك من الدنيا»^۱ و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن. من معتقدم که خداوند برخلاف مردم، با زبانهای فراوانی سخن گفته است، ولی در پایان کار و از خلال همه این زبانها، همه ما را مخاطب خویش قرار داده است. بنابراین، ما می‌توانیم سخن خدا را - حال از هر راهی که بیان شده باشد، چه از راه قرآن، انجیل و یا تورات و چه کتابهای دیگری که پیروان متدین خود را مورد خطاب قرار می‌دهد - «خطاب الهی» بنامیم، چنان که خداوند می‌گوید: «أَمَّا بِالذی انزل الینا و انزل الیکم و الہنا و الہکم واحد و نحن لہ مسلمون»^۲ به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده ایمان آوردیم، و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم. این همان اسلام راستین و منطبق با اراده الهی است. این آیه ما را به تلاش فرا می‌خواند تا به معنای واقعی مسلمان باشیم.

۱. قصص، آیه ۷۷.

۲. عنکبوت، آیه ۴۶.